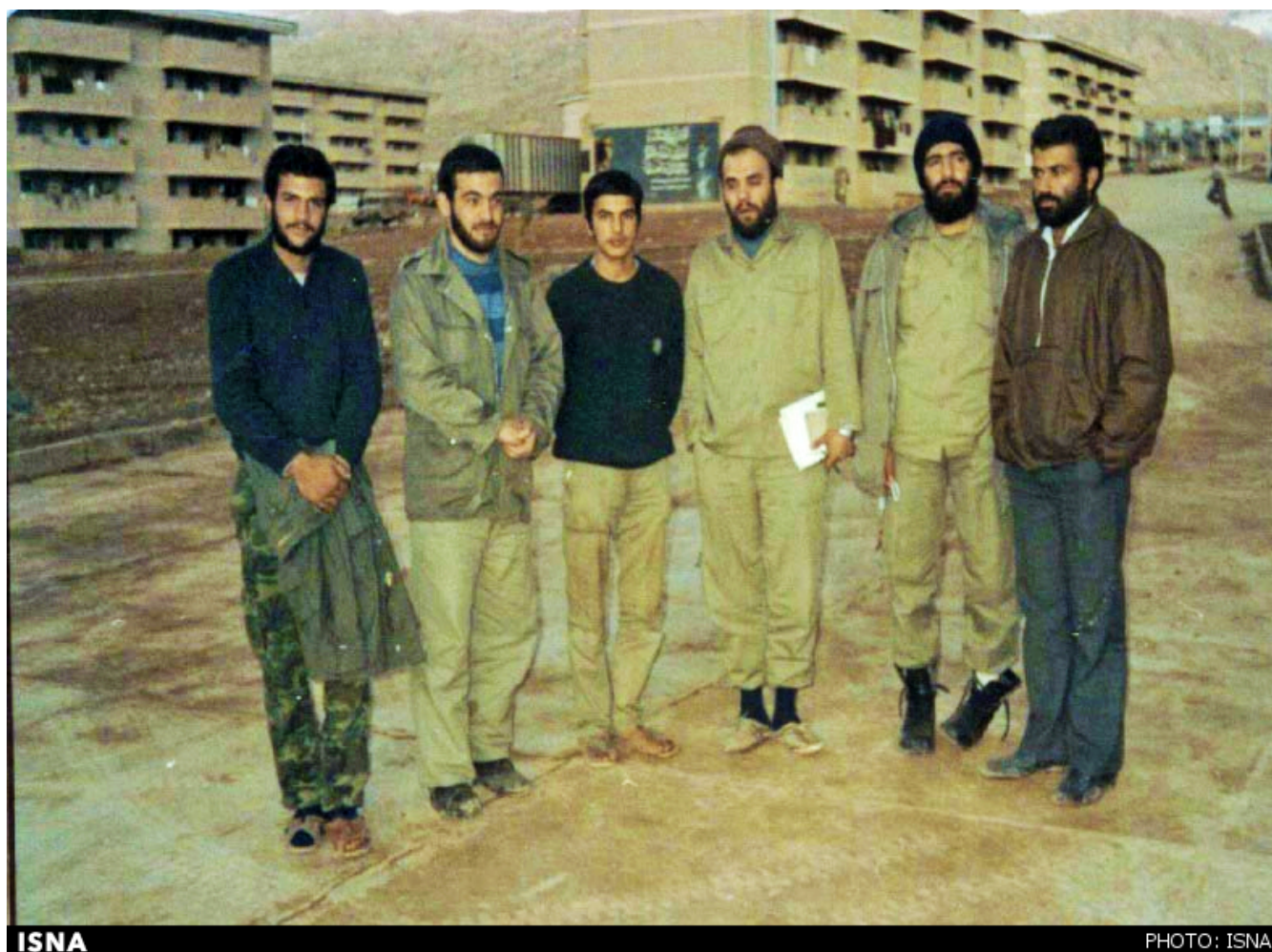


داستان یک عکس

۲ دی ۱۳۹۴ ساعت ۱۷:۰۸

«ما دنبال منصب نبوده‌ایم و نیستیم. با کسی معامله نکرده‌ایم که امتیاز بگیریم به ما بگن کفش جفت کنمی گیم «یا علی». بگن فرمانده شو، می گیم «یا علی». بگن برو کنار، می گیم «یا علی».

سادگی و بی‌آلایشی این تصویر برای نسل جوان و افراد کم اطلاع از دوران دفاع مقدس در ابتدا این را به ذهن بیننده متبادر می‌کنند که اشخاص حاضر در آن رزمندگان عادی بودند اما روایت این عکس جور دیگری است چون داستان زندگی هریک از رزمندگان حاضر در این قاب نشان از نبوغ رزمی و فرماندهی بی‌نظیرشان در جنگ تحمیلی دارد.



فرماندهان لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع)

تصویری که مشاهده می‌کنید در سال ۱۳۶۳ در پادگان ابوذر سرپل ذهاب به ثبت رسیده است. افراد حاضر در آن تعدادی از فرماندهان «لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع)» هستند. رزمندگانی که در این تصویر حضور دارند به ترتیب از سمت راست عبارتند از:

* شهید «کاظم نجفی‌رستگار» دومین فرمانده «لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع)» تا آبان ماه ۶۳.

* سردار «محسن سوهانی» جانشین ستاد «لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع)» در دوره فرماندهی شهید کاظم نجفی‌رستگار و مسئول واحد اطلاعات و عملیات این لشکر در دوره فرماندهی سردار محمد خزایی.

* شهید «حسن بهمنی» مسئول طرح و عملیات «لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع)».

* ناشناس

* «منصور کوچک محسنی» از فرماندهان پادگان ولیعصر(عج)، فرمانده «قوای محمد رسول‌الله(ص)» در لبنان پس از ربایش حاج احمد متوسلیان.

* شهید «داود حیدری» فرمانده گردان زهیر از «لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع)».

اکنون به روایت مختصری از شرح منظومه حماسی سه تن از فرماندهان شهید لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) که به نامشان در این گزارش اشاره شد می‌پردازیم.

توصیف ستون پنجم دشمن از شهید حاج کاظم نجفی‌رستگار

حاج کاظم رستگار در بهار سال ۱۳۳۹، در جایی اطراف شهرری به نام اشرف‌آباد متولد شد. از هفت سالگی، قدم در راه تحصیل علم گذاشت و با وجود سختی‌های زندگی تا کلاس سوم متوسطه با موفقیت به تحصیل پرداخت اما پس از آن از ادامه تحصیل باز مانده، وارد مبارزات و فعالیت‌های انقلابی شد. در روزهای اول پیروزی انقلاب، با شروع غائله کردستان و تحریکات نیروهای ضد انقلاب، همراه نیروهای دکتر چمران راهی کردستان شد و آموزش‌های چریکی را در آنجا فرا گرفت. وی که تربیت یافته بزرگانی چون شهید دکتر چمران و حاج احمد متوسلیان بود پس از بازگشت، در پادگان توحید در شهرستان ورامین به عضویت رسمی سپاه پاسداران درآمد.

محمد حاج‌ابوالقاسمی از بنیانگذاران گردان تخریب لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) درباره شناسایی شدن این فرمانده شهید از

سوی جاسوسان دشمن روایت می‌کند: «شهید حاج کاظم نجفی رستگار» با توکل به خدا و توسل به ائمه معصومین آن چنان در میدان نبرد فرماندهی می‌کرد که دشمن را حسابی عصبانی کرده بود. همین امر باعث شده بود تا ستون پنجم دشمن کاملاً او را زیر نظر بگیرد و شناسایی‌اش کند. حتی در جریان چند عملیات او را از پشت بلندگو این چنین خطاب می‌کردند که «رستگار کفترباز بچه شهر ری ما تو را شناسایی کرده‌ایم». قطعاً اگر حاج کاظم رستگار از نظر دینی توکل و توسل نداشت آن شجاعت میدان رزم را هم نداشت.

این سردار شهید که در اسفند ماه سال ۱۳۶۳ و در جریان عملیات «بدر» به شهادت رسیده است در قطعه ۲۴ بهشت زهرا (س) تهران به خاک سپرده شده است.

با کسی معامله نکرده‌ایم که امتیاز بگیریم

شهید «حسن بهمنی» در دوره‌ای مسئولیت طرح و عملیات لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) را بر عهده داشت و یکی از فرماندهان گمنام دوران دفاع مقدس است. با وجود برخی اختلافات در شیوه جنگ با عراق، حسن بهمنی و شاگردان راستینش، نمایشی شگرف از ولایت‌پذیری خود ارائه دادند و نه تنها با اطاعت محض از امام امت، راه را بر تمام فرصت‌طلبان و منافقان بستند. بهمنی «به عنوان پاسداری عادی» در جبهه‌های نبرد حاضر شد و در سال ۱۳۶۳ در عملیات «بدر» به هم‌زمان شهیدش پیوست و پیکرش در قطعه ۲۶ بهشت زهرا (س) تهران به خاک سپرده شد.

سیدابوالفضل کاظمی از رزمندگان پیشکسوت سپاه تهران در کتاب خاطرات خود که با عنوان «کوچه نقاش‌ها» که از سوی انتشارات سوره مهر منتشر شده است روایت می‌کند: «اسفند ۱۳۶۳ از بهمن نجفی پرسیدم که خبری از حسن بهمنی و کاظم رستگار دارد یا نه. جواب داد: حسن بهمنی و کاظم رستگار و ناصر شیری، امروز اینجا بودند. هر سه به صورت نیروی آزاد و بسیجی آمدند به «گردان ابوذر» تا در عملیات بدر شرکت کنند. عصر آن روز، یک مجلس عزا و روضه‌خوانی برای امام حسین (ع) برپا بود. در شلوغی و سینه‌زنی، یک نفر صدایم زد و گفت: کاظم و حسن بهمنی، پشت چادر هستن اگر می‌خوای ببینی شون، بیا. دیدم کاظم و حسن دارند می‌روند. صدایشان کردم برگشتند. سلام و علیک کردیم و به زور آوردمشان توی چادر.

عباس پوراحمد برایمان چای آورد. حسن خیلی گرفته و پریشان به نظرم آمد. ازش پرسیدم: چرا نیروی آزاد شده‌ای؟ تو فرماندهی کار بلد و قدر هستی. باید مسئولیت‌گیری تا کارها پیش بره...» حسن جواب داد: سیدجون ما دنبال منصب نبوده‌ایم و نیستیم. با کسی معامله نکرده‌ایم که امتیاز بگیریم. به ما بگن کفش جفت کن، می‌گیم «یا علی». بگن فرمانده شو، می‌گیم «یا علی». بگن برو کنار، می‌گیم «یا علی». ما مرد جنگیم. آمده‌ایم بجنگیم؛ اما تو شیوه جنگیدن، با شما حرف داریم. شما باید آموزش رو گسترش بدید. سنگرسازی و دفاع شخصی رو گسترش بدید. تیراندازها باید درست و اصولی آموزش ببینند. باید روی حساب و کتاب کار کنید. نیم ساعتی بحث شد و از دردهای دل برای هم گفتیم.»

با آغاز جنگ تحمیلی داود به عنوان عکاس جنگی از سوی جهاد سازندگی، به جبهه‌های جنوب اعزام می‌شود و در روزهای سقوط خرمشهر، یکبار به علت انفجار گلوله توپ، تعدادی از هم‌زمان داود شهید می‌شوند و او هم به علت موج گرفتگی، بیهوش در میان شهدا می‌افتد. امدادگران به خیال آنکه او نیز شهید شده است، داود را همراه شهدای دیگر به سردخانه آبادان منتقل می‌کنند. حیدری پس از ساعتی به هوش می‌آید. به دلیل قطع برق سردخانه تا صبح در کنار اجساد شهدا به سر می‌برد و امدادگران وقتی صبح در سردخانه را باز می‌کنند از اینکه او زنده است متعجب می‌شوند و سریعاً داود را به بیمارستان منتقل می‌کنند.

او پس از بهبود یافتن، به تهران باز می‌گردد و به پیشنهاد برادر بزرگشبه عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تهران در می‌آید. داود در تهران در جبهه‌ای مشکل‌تر به مقابله با گروهک منافقین می‌پردازد. یک بار به تعقیب و گریز یکی از منافقین می‌پردازد و او را دستگیر کرده و به پادگان «ولی عصر(عج)» تحویل می‌دهد. منافقین او را شناسایی کرده بودند برای همین با ضرب گلوله به ترور او می‌پردازند اما از آنجایی که گلوله به کتف راستش اصابت کرده بود زنده می‌ماند. یکبار دیگر به فاصله یک ماه از این حادثه، دوباره توسط منافقی دیگر مورد هدف قرار می‌گیرد که این بار نیز جان سالم بدر می‌برد.

داود در عملیات «کربلای ۵» حضوری ایثارگرانه داشتگردان او در این عملیات، سه بار بازسازی شد و هر بار به عنوان خط شکن در محور دریاچه پرورش ماهی، نهرجاسم و شهرک دوعیجی خطوط دشمن را درهم شکست و با موفقیت محور را تثبیت کرد.

در این عملیات از ناحیه پهلو زخمی و به بیمارستان منتقل می‌شود اما با شرم از بیمارستان خودش را به جبهه می‌رساند و با جراحی سنگین، به هدایت نیروهای تحت امرش می‌پردازد. به خاطر آن همه رشادت و پایمردی‌هاز سوی «هاشمی رفسنجانی» تقدیر می‌شود. او در لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) فرمانده گردان «زُهریر» بود. این فرمانده در جریان عملیات «کربلای ۸» در سال ۱۳۶۶ بر اثر اصابت گلوله خمپاره دشمن به شهادت رسید. منبع: ایسنا

آدرس مطلب :

<https://www.cafetariikh.com/news/۳۵۴۸۱/عکس-یک-داستان>